

تحلیل از اوضاع سیاسی ایران

به نقل از کارگر امروز شماره های ۶۴، مرداد ۱۳۷۹، و ۶۵، بهمن ۱۳۷۹

مصاحبه با رضا مقدم

آیا شما حرکتی را که به عنوان جنبش دوم خرداد شناخته شده ادامه منازعات جناحی میان سران حکومت میدانید؟

از منافعش را به ارتجاع اسلامی سپرد و همراه با نمایندگان مستقیم سیاسی خود از ایران فرار کرد، ظرف این بیست سال بافتش عوض شده، از هر نظر بازسازی شده و مبارزه برای ایجاد رژیم مطلوب و متعارف خود را از طریق تغییر رژیم اسلامی آغاز کرده است.

در طول بیست سال پس از انقلاب یک طبقه سرمایه دار جدید و یک بوروکراسی عظیم در ایران شکل گرفته است. طی این مدت و برای اولین بار بخش خصوصی از چنان قدرت اقتصادی بهره مند شده است که قادر به مقاومت در مقابل سیاستهای دولت است و حتی بعضا می‌تواند سیاستهای دولت را چنانچه منافع آنرا در نظر نگیرد به شکست بکشاند و بارها این کار را کرده است. چیزی که در زمان حکومت پهلوی حتی تصورش برای سرمایه داران ایران دشوار بود. پس از انقلاب، یک بوروکراسی عظیم دولتی که اصطلاحاً به آنها مدیران میانی می‌گویند، پشت این حرکت سرمایه داران ایران قرار دارند.

شعار "حکومت قانون" و "ایران برای همه ایرانیان" دوم خرداد هدفش حذف آنچه که به آن "رانت خواری" می‌گویند است، رانت سیاسی، رانت اقتصادی، رانت قضایی و غیره. یعنی امتیازات و مزایایی که جناح و افرادی تنها بدین خاطر از آن برخوردار هستند که با بعضی از محافل حاکم رابطه دارند. همانطور که در زمان شاه چنین بود. هدف این شعارها جهت گیری برای برابری حقوقی، سیاسی و قانونی برای همه صاحبان سرمایه است. جبهه دوم خرداد با پیروز شدن در انتخابات مجلس قرار است قوانینی را جهت ایجاد این برابری و نهادینه کردن آن به تصویب برساند و به ایجاد دموکراسی درون طبقه بورژوازی ایران یاری برساند. این همان خواست تاریخی یک طبقه است که بورژوازی ایران بخاطر آن به جنبش ضد شاه پیوست.

شما یک تغییر خیلی خاصی را از وضعیت ایران ارائه دادید. یک سؤال ساده این است که آیا این تغییر می‌تواند موقعیت رفسنجانی را توضیح دهد؟ عبارت دیگر توضیح وضعیتی که رفسنجانی به آن دچار شده در تحلیل شما چیست؟

برای جواب به سؤال شما بهتر است از برخورد جبهه دوم خرداد با رفسنجانی و سرنوشتی که در انتخابات پیدا کرد شروع کنم. رفسنجانی سمبل نوعی از رفتار رژیم اسلامی با بورژوازی ایران است که این طبقه دیگر حاضر نیست آنرا بپذیرد. رژیمی که منفعتی برای این طبقه تشخیص می‌دهد و برای آن علیه خود سرمایه داران نیز دیکتاتوری بخرج می‌دهد. پافشاری جبهه دوم خرداد علیه رفسنجانی بخاطر دیدگاههای اقتصادی و حتی بعضا سیاسی او نبود بلکه بیشتر بخاطر شیوه برخوردش در حاکمیت با این طبقه مورد حمله قرار گرفت. مواضع سیاسی و اقتصادی رفسنجانی که خود پدر معنوی کارگزاران است چنین حملاتی به وی را اقتضا نمی‌کرد. رفسنجانی سمبل سیاستمداری است که برابری سیاسی و حقوقی درون طبقاتی را نمی‌پذیرد و موافق دموکراسی درون طبقه نیست. او سمبل "رانت خواری" است، سمبل تفرعن رژیم اسلامی به خود طبقه سرمایه دار هم هست، سمبل تحقیر آنهاست. خلاصه سمبل

رژیم اسلامی از همان ابتدا دارای جناحهای متفاوتی بوده است و اینها همواره با هم اختلاف داشته اند. مسئله این است که این منازعات جناحی در هر دوره ای برای حل کدام معضل سر راه حرکت سرمایه داری ایران جریان داشته است. باید دید اینبار محتوای اختلافات دورنی رژیم چیست. بدین منظور لازم است که کمی به عقب برگردیم و مسئله را در یک سطح عمومی تر بررسی کنیم.

جمهوری اسلامی محصول ناتوانی رژیم شاه در سرکوب انقلاب ۵۷ است. غرب کمک کرد تا جریان ارتجاع اسلامی بقدرت برسد تا هدف ناتمام رژیم شاه را در سرکوب طبقه کارگر جوان ایران که بپا خاسته بود و نیروهای چپ و کمونیست به پایان برساند. جمهوری اسلامی با سرکوب موفقیت آمیز انقلاب مشروعبیتش برای سرمایه داری ایران پایان یافت. مشروعبیت مجدد جمهوری اسلامی نزد بورژوازی در گرو این است که رژیم اسلامی بتواند خواست آنها را برآورده کند. خواستی که سرمایه داری ایران برای آن به جنبش ضد شاه پیوسته بود. یعنی ایجاد دموکراسی درون طبقه خودشان. پایان یافتن هرگونه امتیاز سیاسی، اقتصادی و قضایی بدلیل نزدیکی به محافل حاکم.

بورژوازی ایران همان خواستی را از جمهوری اسلامی دارد که از رژیم شاه داشت، منتها در جهان پس از جنگ سرد و در شرایطی که رژیم اسلامی یک انقلاب و نیروهای آنرا به خونین ترین شکل ممکن سرکوب کرده است. حکومت پهلوی و جمهوری اسلامی هر دو از منافع طبقه سرمایه دار ایران حمایت کردند و هر مبارزه ای علیه سرمایه داری ایران را سرکوب کردند اما علیه بخشهایی از خود بورژوازی ایران نیز استبداد را اعمال می‌کردند. حکومت پهلوی نیز مانند رژیم اسلامی نسبت به بورژوازی استبدادی بود. رژیمی که منفعت این طبقه را خود تشخیص می‌داد و بر اساس آن عمل می‌کرد و هر جا که لازم بود بر سر همین طبقه ای که از منافعش دفاع می‌کرد نیز می‌کوبید. سرمایه داران ایران در دوران شاه خواستار اجرای قانون اساسی بودند که طبق آن شاه باید سلطنت می‌کرد و نه حکومت. آنها خواستار اجرای قانون بودند و روشن بودن چگونگی تغییر قانون. از این راه آنها دنبال ایجاد دموکراسی درون طبقه و برابری حقوقی، سیاسی در درون طبقه بورژوا بودند. شعار "ایران برای همه ایرانیان" که جبهه مشارکت اسلامی - بزرگترین فراکسیون مجلس فعلی - مطرح می‌کند هدفش تحقق همین اهداف است.

بنابراین علت و موضوع اختلافات فعلی جناحهای جمهوری اسلامی با گذشته فرق دارد. اختلافات فعلی ناشی از آغاز تلاش مجدد و همه جانبه سرمایه داران ایران برای ایجاد رژیم است که بخش اعظم قرن بیستم در ایجاد آن ناموفق بوده اند.

با دوم خرداد بورژوازی ایران یک مبارزه بسیار جدی خود در طول قرن بیست را برای ایجاد دموکراسی درون طبقاتی خود که شرط اول ایجاد دولت و رژیم مطلوب خود است را آغاز کرده است.

همان طبقه شدیداً عاجز و درمانده ای که در دوران انقلاب ۵۷ دفاع

Adress:

W.T,Box 6043
121 06J-HOV,Sweden

Homepage:

www.workertoday.com
reza_moghadam@hotmail.com

Post Giro:989012-0

W.T,Box 6043
121 06J-HOV, Sweden

طبقه" به رژیمهایی که گفته میشود که در عین دفاع از منافع بنیادی طبقه حاکم علیه بخشهایی از خود طبقه حاکم هم استبداد اعمال می کنند، به دمکراسی دورن این طبقه قائل نیستند، به برابری حقوقی و سیاسی درون این طبقه قائل نیستند. در این رژیمها بخشهایی از صاحبان سرمایه بخاطر نزدیکی و روابط خاص با محافل رژیم حاکم از امتیازاتی برخوردار میشوند که دیگر اقشار سرمایه از آن بی بهره اند. این رژیمها معمولاً در شرایطی به قدرت می‌رسند که خود طبقه حاکمه از نظر اقتصادی و سیاسی و غیره توان ایجاد "دولت طبقه" خود و دفاع از منافع خویش را ندارد. بورژوازی ایران در تمام تاریخ خود فاقد "دولت طبقه" بوده است. به نظر من حکومت پهلوی و رژیم جمهوری اسلامی از زاویه تئوری دولت، رژیمهای سرمایه داری ایران هستند و نه همه طبقه سرمایه دار ایران. طبقه سرمایه دار ایران هر چه از نظر اقتصادی قوی تر شد تلاش برای ایجاد دولت خود طبقه افزایش یافت. منتها در جهان دو قطبی تلاش بورژوازی ایران برای ایجاد "دولت خود" با ترس و لرز از بروز یک انقلاب توأم بود. همانطور که گفتیم "شاه سلطنت کند و نه حکومت" که از طرف بخشهایی از بورژوازی ایران مطرح میشد همین خواست پایان دادن به دوران "دولت برای طبقه" و ایجاد "دولت طبقه" را مدنظر داشت که در اولین قدم برابری سیاسی و حقوقی را درون این طبقه و همچنین دمکراسی درون طبقه را ایجاد میکند و به امتیازهای بخشهایی از سرمایه بعلت نزدیکی و رابطه با محافل دولت حاکم پایان می‌دهد. با جنبش دوم خرداد بورژوازی ایران بدنبال همین پروژه ناتمام مانده در دوران شاه است که در انقلاب ۵۷ در انجام آن شکست خورد.

سوالی که اینجا پیش می‌آید این است که چرا بورژوازی ایران درست در این مقطع معین چنین جنبشی را باید راه یاباندازد. چرا قبل تر این کار را نکرد؟

جمهوری اسلامی با سرکوب موفقیت آمیز انقلاب به پایان عمر خود رسید. جمهوری اسلامی رژیم "متعارف" بورژوازی ایران در یک شرایط "متعارف"، متعارف به این معنا که انقلابی موجودیتش را تهدید نمی کند، نیست. بورژوازی ایران برای رسیدن به رژیم "متعارف" خود انقلاب نمی‌خواهد. زیرا این طبقه که برای سرکوب انقلاب دست به دامن ارتجاع اسلامی شد حال برای رهایی از شر ارتجاع اسلامی دست به دامن انقلاب نمی‌شود، بنابراین استراتژی آن تغییر تدریجی جمهوری اسلامی است. از طرف دیگر مشروعیت یافتن رژیم اسلامی نزد بورژوازی ایران در گرو این است که این رژیم نشان دهد که امکان تغییر را دارد و می تواند به رژیمی تبدیل شود که منافع بورژوازی را پس از سرکوب انقلاب هم تامین کند.

دو اصل "رژیم اسلامی باید اصلاح شود" و "رژیم اسلامی قابل اصلاح است" که بنیاد اتحاد و همکاری همه سازمانها و احزاب جبهه دوم خرداد را تشکیل می‌دهد دارد همین را بیان می‌کند. تا آنجا که به جمهوری اسلامی بر می‌گردد پایان یافتن وظیفه تاریخی این رژیم خود را بطور مشخص در بن بست سیاسی و اقتصادی و اجتماعی که جامعه ایران در آن گیر کرده است نشان می‌دهد. خروج از این بن بست دو راه حل دارد، راه حل سوسیالیستی و از طریق یک انقلاب کارگری علیه رژیم اسلامی و یا راه حل بورژوایی از طریق تغییر تدریجی جمهوری اسلامی است.

"جنبش دوم خرداد" یک جنبش وسیع، همه جانبه و گسترده بورژوایی است با پاسخ بورژوایی به معضلاتی که جامعه ایران درگیر آن است و برای خارج کردن ایران از بن بست که در آن قرار دارد. این جنبشی است نظیر جنبشهای ملی، آزادیبخش و استقلال طلبانه که مرز طبقات، احزاب، رژیم و کلیه نهادهای آن را شکافته و همه را حول خود قطبی کرده است. این جنبش طبقات دارا است و نسبت به جنبشهای دیگر

رژیم جمهوری اسلامی ای است که مشروعیت خود را از بورژوازی برای سرکوب انقلاب گرفته است.

بورژوازی ایران میخواهد هرچه زودتر همین دوره را تمام کند و رژیم اسلامی را مطابق نیازهای عمومی طبقه اش شکل دهد.

بحث خودی و غیر خودی بحثی بر سر همین دمکراسی درون طبقات و اقشار داراست. آنهایی که خودی و غیر خودی را برسمیت نمی‌شناسند خواهان دمکراسی درون طبقاتی و برابری حقوقی همه صاحبان سرمایه هستند.

یکی از این اختلافات بر سر ارائه تفسیر متفاوت از اسلام است. گفته می‌شود که دوم خردادینها با ارائه یک چهره خوب از اسلام درصدد حفظ رژیم اسلامی هستند. نظر شما در این مورد چیست؟

رژیم ایران اسلامی و ایدئولوژیک است، و مبارزات نظری و جدال های درون طبقه بورژوازی ایران نیز به ناچار اساساً تحت عنوان اختلاف در تفسیر از اسلام بروز می‌کند. کما اینکه در بلوک شرق نیز این جدالها سالها تحت تفاسیر ایدئولوژی حاکم جریان می‌یافت و در چین امروز نیز این جدالها تحت تفاسیر متفاوت از سوسیالیسم چینی جریان دارد. در ایران نیز بحث بر سر اسلام زبان عاریه ای است که بورژوازی ایران هنوز نتوانسته است از شر آن خلاص شود. بنابراین بحث بر سر اسلام را صرفاً نباید یک بحث درون مذهبی و ارائه چهره خوب و بد قلمداد کرد. قبول تفاسیر متفاوت از اسلام یعنی آزادی هر تفسیری از اسلام. یعنی آزادی افشای اسلام بدست خود متفکران اسلام. یعنی بورژوازی ایران آزاد است تا آنطور که منفعت فعلی آن ایجاد می کند اسلام را تاویل و تفسیر کند و به تناسب آن جمهوری اسلامی را نیز به شکل مطلوب خود تغییر دهد. مقایسه با دوران پهلوی شاید مسئله را روشنتر کند.

بطور خلاصه می‌توان گفت که "شاه سلطنت کند و نه حکومت" انتقاد اصلی بورژوازی ایران به رژیم شاه بود. پیوستن بخشی وسیعی از آنها به مخالفان رژیم شاه برای وادار کردن شاه به ایجاد دمکراسی درون طبقه، برای برقراری برابری حقوقی و سیاسی و قضایی همه اقشار سرمایه بود، تا هر نوع امتیاز در قبال نزدیکی به مراکز قدرت از بین برود. منتها انقلاب ۵۷ از دست آنها بدر رفت و همه آنچه را آنها مدنظر داشتند بهم ریخت. با انقلاب ۵۷ بورژوازی ایران که خواستار رژیم بهتری بود کل موجودیت سرمایه داری ایران را در خطر یافت و حفظ منافع آن موقتاً با یک ارتجاع هار اسلامی انجام گرفت. جمهوری اسلامی باید انقلاب و جنبش کارگری و کمونیستی را شدیداً سرکوب می کرد و سپس جای خود را به رژیم مطلوب بورژوازی ایران می داد و یا آنکه چنان تغییر می‌کرد تا مطلوب بورژوازی ایران بشود. جنبش دوم خرداد جنبشی است برای تغییر رژیم اسلامی به رژیم مطلوب بورژوازی ایران در جهان پس از جنگ سرد. پلمیک و تفسیرهای متفاوت از اسلام باید در این متن معنا شود.

این رژیم مطلوب بورژوازی که صحبت آنرا می‌کنید مشخصه اش چیست؟ عبارت دیگر منظور از "رژیم مطلوب بورژوازی شدن" چیست؟

توضیح دقیق این مسئله در اینجا بشکل کوتاه دشوار است. باید در سطح تئوریک، تاریخی، و تحلیل سیاسی این مسئله را بسط داد. تا آنجا که در یک گفتگو می‌توان به آن اشاره کرد من فقط نکاتی را فهرست وار می‌گویم.

در کلی ترین سطح می‌توان گفت در تئوری مارکسی دولت بورژوایی دو نوع اصلی دولت بورژوایی وجود دارد که می‌توان آنها را اصطلاحاً "دولت برای طبقه" و "دولت خود طبقه" نام گذاری کرد. "دولت برای

گره زده است. به عبارت دیگر جنبش دوم خرداد تلاش کرده اعتراضات و حرکات توده ای را در جهت اهداف خودش کانالیزه کند.

بدین ترتیب آیا جنبش دوم خرداد را می توان واکنش رژیم برای حفظ خود در مقابل فشار جنبش توده ای دانست؟

نه. این تعبیر غلط است. چنین تعبیری نزد بخش رادیکال چپ رواج دارد. متأسفانه دوباره در تحلیلهای چپ رادیکال مقوله طبقه غایب شده است و همواره رژیم و توده ها در مقابل هم قرار دارند. همانطور که بیست سال پیش خلق و ضد خلق وجود داشت.

همانطور که قبلاً گفتیم بورژوازی ایران هم مطالبات و خواستههای خود را از رژیم اسلامی داشته است و سالها با آن کلنجار رفته است. جنبش دوم خرداد در ماهیت خود حرکت بورژوازی ایران است. اینکه بخشی از حکومتی ها در آن شرکت دارند تغییری در ماهیت این حرکت نمیدهد. حتی اگر قصد این بخش از حکومتی ها صرفاً نجات رژیم باشد، این امر تغییری در ماهیت طبقاتی عینی این جنبش نمیدهد. هدف این جنبش همانطور که گفتیم منطبق کردن رژیم اسلامی با شکل و قواره مورد نظر بورژوازی ایران است. بنابراین اینکه بخشی از این جنبش در حکومت باشد یا بخشی از حکومتی ها به آن بپیوندند پیشروی این جنبش و پیشروی بورژوازی ایران محسوب میشود.

در کل باید بگویم که مبارزات اجتماعی مانند تاتر نیست که هنرپیشگان سر نوبت وارد صحنه میشوند و با بازی نقش خود خارج میشوند. نمیتوان بسادگی جنبشهای مختلف را اینطور تعبیر کرد که اول یکی از آنها شروع شد و بعد دومی در عکس العمل به آن از طرف رژیم بپا شد. مبارزات اجتماعی حاصل مبارزه برای مطالبات طبقاتی است که همواره جریان دارد. این مبارزات به موازات هم، در تداخل باهم و یا علیه هم به پیش میروند.

در اپوزیسیون یک بحث حاد اینست که آیا اوضاع بطرف انقلاب می رود یا نه. مشخصاً بخش رادیکال چپ ایران چشم انداز را انقلابی می بیند. آیا شما هم چنین نظری دارید؟

بنظر من اوضاع ایران بطرف یک انقلاب نمی رود. آنهایی که چشم انداز اوضاع را بطرف انقلاب می بینند به وجود جنبش دوم خرداد و گسیختگی در بالا استناد می کنند. همانطور که قبلاً هم گفتیم پیشروی و موفقیت دوم خرداد پیروزی بورژوازی ایران است. اگرچه ظاهراً پیشروی و موفقیت این جنبش گسیختگی و اختلافات حاد در رژیم اسلامی ایجاد می کند اما این گسیختگی ها بطرف انهدام و سرنگونی رژیم اسلامی حرکت نمی کند بلکه بطرف تطبیق رژیم اسلامی با یک رژیم متعارف بورژوازی و استحکام بیشتر حرکت می کند.

به این ترتیب اگر از زاویه تحلیلی که ارائه کردم به اوضاع ایران نگاه کنیم، آنچه "اختلاف بالایی ها" نامیده میشود را نمیتوان شاخص انقلابی شدن وضعیت دانست. پس باید بتوان انقلابی یا غیر انقلابی بودن اوضاع را از حرکت "پایینی ها" نتیجه گرفت. لازمه رفتن اوضاع بطرف انقلاب وجود یک طبقه کارگر متشکل و با صف مستقل است که هیچ کس فقدان آنرا انکار نمی کند.

همینجا مناسب است تأکید کنم که اخیراً رایج شده که لازمه انقلابی بودن و انقلابی ماندن را انقلابی دانستن اوضاع بدانند. تحلیل از اوضاع هیچ چیزی درباره انقلابی بودن و رادیکال بودن مواضع هیچ جریانی بما نمی گوید. واضح است که هر مارکسیستی بنا به تعریف خواهان انقلاب کارگری علیه تمامیت نظام موجود است. اما مهمترین وظیفه یک انقلابی سوسیالیست اینست که در یک شرایط غیر انقلابی بتواند آن فعالیت انقلابی لازم را که راه یک انقلاب کارگری را هموار میکند تشخیص دهد و دنبال کند.

جاری فعلی در ایران دست بالا دارد و آنها را تحت الشعاع خود قرار داده است. این جنبش دارای چندین حزب و سازمان و نشریه با گرایشات متفاوت سیاسی و مذهبی و غیر مذهبی است که هر یک حدی از تغییر رژیم اسلامی را کافی می دانند. تا آنجا که به اهداف اقتصادی این جنبش بر می گردد بشدت دست راستی و تاجریستی است.

عبارت دیگر بورژوازی ایران بعد از قطعی شدن سرکوب انقلاب که بنظم باید آنرا سال ۶۰ و انتخاب خامنه ای بعنوان رئیس جمهور دانست و قطعی شدن اینکه دیگر خطر سرنگونی آنرا تهدید نمی کند، باید به این سمت می رفت. یعنی جمهوری اسلامی جای خود را به رژیم خود طبقه می داد. منتها جنگ اجازه شروع چنین حرکتی را در درون بورژوازی نمی داد. با پایان جنگ این دوره پایان می یابد و بورژوازی ایران تلاش برای ایجاد دولت خود را شروع می کند. دوران پس از جنگ با انتخاب رفسنجانی به ریاست جمهوری آغاز شد. در همان ابتدای دوران پس از جنگ جمهوری اسلامی هزاران زندانی سیاسی را فوراً قتل عام کرد و در گورهای دسته جمعی بدون نام نشان مدفون ساخت. گویا می خواست پایان یافتن دوران سرکوب انقلاب را نیز بنحو خونینی اعلام کند.

در دوران هشت ساله ریاست جمهوری رفسنجانی به اقتصاد دوران جنگ پایان داده شد، برخی خرابی ها ترمیم و بعضی صنایع راه اندازی شد و زیرساختهای اقتصادی بهبود یافت. با سیاست "تعدیل نیروی انسانی" که نام دیگری برای بیکار سازی های وسیع بود بافت طبقه کارگر دچار لطمات شدید شد. بطور مثال بر اساس این سیاست بیش از صد هزار کارگر صنعتی و ماهر فقط در تهران اخراج شدند. کار طبق قراردادهای موقت وسیعاً باب شد. کارگران با سابقه اخراج یا بازخرید شدند و مجدداً با قرارداد موقت که سه ماه یکبار تمدید می گردد دوباره مشغول کار شدند، بدون هیچ نوع امنیت شغلی که هر اعتراض و نارضایتی اشان با عدم تمدید قرارداد در پایان سه ماه پاسخ می گرفت. این در کنار بیکاری میلیونی، شرایط را برای تحمیل پائین ترین سطح معیشت به طبقه کارگری پراکنده و فاقد حق تشکل و حق اعتصاب فراهم آورد.

در سطح جهان نیز با پایان یافتن جهان دو قطبی هرنوع ترقی خواهی، اندیشه های عدالت جویانه و برابری طلبانه مورد حمله شدید یک ارتجاع هار قرار گرفت و پایان تاریخ و کمونیسم اعلام شد. با سقوط اردوگاه شوروی بورژوازی ایران نیز که مانند بورژوازی جهانی خود را از هرگونه خطر جدی از جانب کمونیسم و طبقه کارگر مصون احساس می کرد جنبشی را پایه ریزی کرد تا رژیم خود را که از جنبش مشروطه بدنبال آن بود در اواخر قرن بیستم بوجود آورد. پایه های جنبشی که در دوم خرداد خاتمی را با بحث جامعه مدنی به ریاست جمهوری رساند در این شرایط شکل گرفت. در راستای دوران حاکمیت یکی از ارتجاعی ترین دهه های قرن بیست که هیچگاه طبقه کارگر و جنبش کمونیستی و کلا بشریت مترقی اینقدر ضعیف نبوده است. جنبش دوم خرداد فرزند خلف و زاده حاکمیت ارتجاع جهانی در انتهای قرن بیستم است.

ما شاهد نارضایتی و اعتراضات و مبارزات مردم هستیم. جایگاه این اعتراضات و جنبش توده ای در تحلیل شما چیست؟ رابطه این جنبش با دوم خرداد چیست؟

نارضایتی و اعتراضات و مبارزات مردم علیه جمهوری اسلامی جدید نیست. اعتراضات علیه رژیم اسلامی از همان سال ۵۷ که رژیم بقدرت رسید شروع شد و در تمام این سالها تداوم داشته است. پاسخهای اجتماعی و عملی دادن به خواستههای توده های مردم تنها از دو طبقه اصلی جامعه یعنی بورژوازی و طبقه کارگر بر می آید. ویژگی شرایط حاضر نسبت به تمام سالهای قبل این است که جنبش دوم خرداد که یک جنبش بورژوایی با اهداف و استراتژی روشن است توانسته شیوه ها و اهداف خود را بمشابه راه حل تحقق مطالبات توده ها طرح کند. بدین معنی که تحقق همه آن خواستهها را به تحقق اهداف جنبش دوم خرداد

دست داده و سرنگون شده بود. موفقیت هیاتی که از طرف خمینی (شامل رفسنجانی و بازرگان) برای کنترل مهمترین اعتصاب یعنی اعتصاب کارگران نفت به جنوب رفت، زمینه را برای کنترل دیگر کمیته های اعتصاب فراهم کرد و جانشینی نیروهای اسلامی را مسلم ساخت. برای جانشین رژیم شاه شدن کنترل دانشگاهها که پایگاه اصلی نیروهای چپ بود و طرفداران خمینی در آنجا نفوذ نداشتند لازم نبود. میشد به قدرت رسید و چند سال بعد دانشگاهها را به رهبری بنی صدر به خاک و خون کشید و کلا تمام آنها را برای سالها تعطیل کرد بدون اینکه تولید و حیات جامعه مختل شود.

اعتصابات کارگری سال ۵۷ اکثرا با مطالبات اقتصادی و رفاهی از جمله افزایش دستمزد شروع میشد اما همه می دانستند که کدام اهداف سیاسی را دنبال می کند. به همین علت موافقت با هر خواست کارگری مطرح شدن مطالبات بعدی را در پی داشت، از جمله لغو حکومت نظامی و انحلال ساواک. در سال ۵۷ اراده طبقه کارگر ایران برای انقلاب قوی بود و چشم انداز پیروزی بر رژیم شاه چنان روشن و مسلم بود که جنبش کارگری حتی نسبت به تحقق مطالبات رفاهی که سالها برای آن مبارزه کرده بود نیز بی اعتنا شد. از جمله طبقه کارگر به بیمه بیکاری که شاه در شهریور ۵۷ داد اعتنا نکرد و شاید بسیاری از کارگران حتی خبر آنرا نشنیدند.

این جنبش عظیم کارگری در سال ۵۷ بود که تمام چپ خلقی را وادار به نام بردن از طبقه کارگر کرد، تحلیل بر اساس تضاد "خلق و امپریالیسم" جای خود را به مبارزه طبقاتی و تضاد "کار و سرمایه" داد و باعث قدرت و گسترش آن نوع قرائت از مارکسیسم شد که طبقه کارگر در مرکز قرار داشت. اما امروزه با اوضاعی که طبقه کارگر و جنبش کارگری دارد مجدداً تحلیل طبقاتی فراموش شده، "رژیم و توده ها" جای "خلق و امپریالیسم" را گرفته و جوانان، زنان و دانشجویان جای کارگران را گرفته اند.

در حال حاضر طبقه کارگر ایران از اوضاعی که در دوران انقلاب ۵۷ داشت بسیار بدور است. در آن دوران نه تنها بیکاری معضل جنبش کارگری نبود بلکه از کشورهای دیگر برای کار به ایران می آمدند. بنابراین خواست طبقه کارگر نه تنها اشتغال نبود و برای پرداخت دستمزدهای معوقه مبارزه نمی کرد بلکه خواستار افزایش دستمزدها، خواسته های رفاهی، انحلال سندیکاها، شاه ساخته، حق تشکل و اعتصاب بود. امروز بورژوازی ایران میلیونها کارگر در کارگاههای کوچک را رسماً از شمول هر نوع قانون کاری معاف کرده و آنها را کت بسته برای سلاخی تحویل کارفرماها داده است. میلیونها کارگر با قراردادهای موقت ۸۹ روزه کار می کنند و از جمله از هر نوع بیمه و بازنشستگی محرومند و مهمتر اینکه مطلقاً فاقد هر نوع امنیت شغلی هستند. مبارزه کارگران شدیداً تدافعی است و اساساً برای پرداخت دستمزدهای معوقه است، چیزی که در تاریخ جنبش کارگری ایران بی سابقه است. بعلاوه اوضاع کارگران در صنایع و رشته های مختلف هیچگاه چنین متفاوت نبوده است. بعنوان مثال کارگاههای دارای ۵ کارگر و به پایین از شمول هر نوع قانون خارج شده است، صنایع اتومبیل سازی، صنایع فولاد، پتروشیمی و نفت در حال افزایش تولید و گسترش هستند، اما صنعت نساجی فاقد قدرت رقابت با پارچه های خارجی است و ورشکستگی کارخانجات این رشته و بیکاری کارگران آن یک تهدید جدی است. همه اینها شکافهایی را در طبقه کارگر ایجاد کرده که برای جنبش کارگری ایران تازه و جدی است. باید سیاستها و اقداماتی را برگزید تا به این شکافها پایان و یا تخفیف دهد تا بتوان کارگران را متحد کرد. مبارزه همه جانبه علیه تمامی موانع بر سر راه متحد و متشکل کردن کارگران حول منافع طبقاتی شان و سوسیالیسم، این فعالیتی است که راه انقلاب کارگری را تسهیل می کند و در اولین گام رژیم اسلامی را سرنگون می سازد.

بنابراین اگر کسانی می پندارند که ایران دارد به سمت یک انقلاب می رود باید بتوانند آن طبقه ای را که قادر است با اتکا به تمام مشقات،

بنظر من مهمترین اهداف مارکسیستها در شرایط فعلی ایران همانست که رئوسش در بیانیه اعلام موجودیت اتحاد سوسیالیستی کارگری به فشرده گی بیان شده است. ما باید بتوانیم کاری کنیم "تا هرچه زودتر طبقه کارگر ایران بمنزله یک نیروی اجتماعی مستقل و با یک سیمای متمایز طبقاتی به میدان بیاید، و در تمام عرصه های اجتماعی و در تمام جدالهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و فکری از زاویه منافع و اهداف مستقل طبقاتی خود در قبال دستجات مختلف سخنگویان سرمایه داران و دولت سرمایه داری با قدرت اعلام حضور کند." تحقق چنین هدفی در گرو فعالیت وسیع مارکسیستها در عرصه های نظری، سیاسی، و سازمانیابی طبقه کارگر است.

با تحلیلی که شما ارائه می دهید باید به سؤالات زیادی پاسخ داد. چرا لازمه رفتن اوضاع بطرف انقلاب وجود یک طبقه کارگر متشکل و با صف مستقل است؟

بورژوازی ایران بعنوان یکی از دو طبقه اصلی جامعه انقلاب نمی خواهد و با جنبش اصلاحات سیاسی خواهان تغییر تدریجی رژیم اسلامی است. می ماند طبقه کارگر که در حال حاضر عدم توانایی طبقه کارگر در متحد کردن صفوف خود و بسیج مردم یک فاکت اوضاع سیاسی ایران است و احتیاج به تحلیل ندارد. مسئله این است که آیا طبقه کارگر این امکان را دارد تا با استفاده از اهرمهای تولیدی و خدماتی زندگی اجتماعی را فلج کند و کل جامعه را در مقابل سؤال انقلاب آری یا نه قرار دهد. در غیر این صورت کل جامعه برای ادامه حیات با سؤال انقلاب آری یا نه روبرو نمی شود. کما اینکه کشتار دانشجویان به رهبری بنی صدر و بسته بودن چندین ساله دانشگاهها حیات اجتماعی را مختل نکرد و جامعه را با سؤال انقلاب آری یا نه مواجه نساخت. بعلاوه نارضایتی های عمومی در شکل شورشها می توانند هر از چند گاه روی دهند اما هیچ کدام کل جامعه را مجبور به تصمیم گیری در قبال انقلاب آری یا نه نخواهد کرد.

نقش اساسی طبقه کارگر در انقلاب ۵۷ هم همین بود که کل طبقات و اقشار جامعه را برای ادامه حیات اقتصادی و اجتماعی ناگزیر از پاسخ به سؤال انقلاب آری یا نه ساخت. در سال ۵۷ جامعه ایران بدون پاسخ به این سؤال و تلاش برای به کرسی نشاندن یکی از این دو پاسخ قادر به ادامه تولید اجتماعی و ادامه حیات و حرکت نبود. واضح است که طبقات و منافع متفاوت جوابهای متفاوتی به آن میدادند اما پاسخ انقلاب آری به کرسی نشاندن شد. اگر اعتصابات کارگری بعد از ۱۷ شهریور ۵۷ شروع نمیشد، کشتار ۱۷ شهریور در تاریخ ایران چیزی کما بیش در حد ۱۵ خرداد ۴۲ باقی می ماند. روز شنبه هجدهم شهریور ۵۷ یعنی فردای کشتار میدان ژاله کارگران پالایشگاه تهران وارد اعتصاب شدند. دولت و حکومت نظامی می توانستند از تظاهرات خیابانی جلوگیری کنند اما نمی توانستند مانع گسترش اعتصابات کارگری شوند. اعتصابی که از پالایشگاه تهران شروع شد بمرور بخشهای دیگر تولیدی و خدماتی دولتی و خصوصی را در بر گرفت و به یکی از بزرگترین اعتصابات عمومی قرن بیستم تبدیل شد و تولید و زندگی اجتماعی را فلج کرد. اعتصابات که حتی رژیم شاه را از تهیه سوخت برای ارتش بدلیل اعتصاب کارگران نفت و جابجا کردن تانکهایش به علت اعتصاب راه آهن عاجز ساخت.

به همین دلیل هیچ نیرویی نمی توانست جانشین رژیم شاه شود مگر اینکه نشان می داد قادر است اعتصابات کارگری را کنترل کند و تولید اجتماعی را راه اندازی نماید. برای نیروهای اسلامی بعنوان جانشین رژیم شاه، کنترل خیابانها و تظاهرات کافی نبود، چرا که به فرض اگر قدرت دولتی را حتی دو دستی تقدیمشان می کردند از همان روز اول با معضل راه اندازی تولید اجتماعی روبرو بودند که رژیم شاه بخاطر عاجز شدن در برابر آن علت وجودی یک دولت و موضوعیت اجتماعی خود را از

توانند منافع طبقاتی خود را در ایران آزادانه طرح و از آن دفاع کنند. هم اکنون مواضع سیاسی اینها در مورد رابطه مذهب و دولت، ساختار قدرت و استراتژی اقتصادی و غیره دارد بنوعی بیان و نمایندگی میشود.

در تاریخ دو دهه اخیر ایران، سازمانها به این دعوت میشدند که فعلا دست از اختلافات بردارند تا وحدت جبهه ای بهم نخورد. این بحث امروز هم چه در خارج کشور و چه در داخل تا آنجا که در مطبوعات منعکس میشود موجود است. آیا چنین بحثی معتبر است؟ و تا آنجا که به طبقه کارگر برمیگردد آیا اصولا این تحولات نفعی برای این طبقه دارد؟

اعتبار این بحث را بخودی خود نمیتوان رد کرد. این بحث از یک تحلیل مشخص از اوضاع سیاسی که آنرا به اصطلاح رو به اعتلا و انقلاب می بینند ناشی میشود که در آن چارچوب می شود با آن موافق یا مخالف بود. اما اگر شما روند اوضاع سیاسی ایران را بطرف انقلاب ندانید این بحث اساسا موضوعیت نمی تواند داشته باشد.

و اما درباره نفع طبقه کارگر از این تحولات، این تحولات ناشی از حرکت و تلاش بورژوازی ایران برای ایجاد "دولت خود طبقه" است. واضح است که طبقه کارگر به تحولاتی که بورژوازی دارد از سر می گذراند بی تفاوت نیست، نه در نوع دولتی که بورژوازی می رود تا ایجاد کند و نه در قبال ساختار اقتصادی حال و آنچه این تحولات می رود تا به آن رقم بزند. اوضاع نسبت به قبل از انتخاب خاتمی تغییری کرده است اما به آنچه بورژوازی می خواهد هنوز منجر نشده است. ایران یک دوره گذار را از سر می گذراند و بنابراین امکان تاثیر گذاری طبقه کارگر در اوضاع فعلی هست. منتها مسئله اصلی این است که طبقه کارگر چگونه باید در اوضاع دخالت کند تا آنرا به نفع خود تغییر دهد. طبقه کارگر تنها به اعتبار نیرو، قدرت و دخالت سوسیالیستی خود می تواند اوضاع را به نفع خویش تغییر دهد. تغییرات مورد نظر طبقه کارگر نتیجه تبعی دخالت سوسیالیستی جنبش کارگری در اوضاع است. هم در زمینه ساختار دولت که هم اکنون مورد مناقشه بورژوازی ایران است و این طبقه دارد مبارزه می کند تا آنرا مطابق منافع خود شکل دهد و هم در زمینه ساختار و سیاستهای اقتصادی و همچنین قوانینی که مستقیما به طبقه کارگر مربوط است، نظیر قانون کار و حق تشکل و اعتصاب، تنها در صورتی و تا حدی به نفع کارگران تغییر خواهد کرد که طبقه کارگر با صف مستقل و مطالبات طبقاتی خویش و همچنین بعنوان یک نیروی سوسیالیست و خواهان انقلاب کارگری پا به عرصه مبارزات سیاسی، طبقاتی و اجتماعی بگذارد.

بنابراین تلاش برای به میدان آوردن طبقه کارگر بمنظور متحقق کردن خواستهای جنبش اصلاحات سیاسی یا رادیکالیزه کردن آن با فشار از پائین و یا استفاده از جنبش کارگری بعنوان اهرم فشار برای جلوگیری از ناپیگیری "بالایی" ها، همگی کارگران را سیاهی لشکر جنبش بورژوایی خواهد کرد. قرار نیست با جنبش اصلاحات سیاسی گشایشی در اوضاع به نفع کارگران صورت بگیرد. طبقه کارگر باید بدنبال سروسامان دادن به جنبش طبقاتی خود باشد، یک جنبش طبقه علیه طبقه. باید یک جریان طبقاتی متفاوت سازماندهی شود و به میدان بیاید.

طرح اینکه جنبش کارگری از جنبش دانشجویی عقب است یا جنبش دانشجویی از جنبش کارگری جلوتر است بدنبال تبدیل کردن طبقه کارگر به دنباله جبهه جنبش بورژوایی اصلاحات سیاسی است، برای بردن طبقه کارگر بزیر پرچم طبقات دیگر است. جنبش کارگری و جنبش اصلاحات سیاسی دو جنبش کاملا متفاوت هستند و سؤال درباره علل جلو بودن هر کدام قبل از هر چیز آنها را هم جهت و هم منفعت نشان میدهد. هر جریانی که خواستار دخالت طبقه کارگر در اوضاع فعلی است باید برای سازماندهی طبقه کارگر در سازمانهای طبقاتی و همچنین برای بسیج طبقه کارگر حول سوسیالیسم تلاش کند. مبارزه برای هر نوع تغییر

محرومیتها، ستمها و نابرابریهای موجود، توده های مردم را بسیج کند و بسمت یک انقلاب ببرد را نشان دهند. دو طبقه قادر به این کار هستند. بورژوازی ایران که انقلاب نمی خواهد و پاسخش به تمامی معضلات جامعه جنبش اصلاحات سیاسی است؛ طبقه کارگر ایران هم در شرایط فعلی آمادگی آنرا ندارد و از نظر توان مبارزه با بورژوازی در یکی از ضعیف ترین دوران تاریخ پیدایش خود در ایران است. به عبارت دیگر می توان گفت اینکه بورژوازی ایران تلاش گسترده ای را برای تغییر رژیم اسلامی و تبدیل آن به رژیم دلخواه خود آغاز کرده است نشان می دهد که آنها طبقه کارگر را فعلا تهدیدی نمی دانند. در غیر این صورت مانند گذشته از ترس طبقه کارگر به رژیم های وقت غرولند می کردند و بر سرمایه هایشان می افزودند. اینکه امروز متفکران و فعالین جنبش بورژوایی اصلاحات سیاسی چنین بی پروا به جمهوری اسلامی می تازند ناشی از عدم خطری است که فعلا از جانب طبقه کارگر و جنبش کارگری احساس می کنند.

آیا سلطنت طلبان بورژوازی ایران را نمایندگی نمی کنند؟ آیا آنها خواهان سرنگونی رژیم اسلامی نیستند؟ اگر بورژوازی ایران انقلاب نمی خواهد پس رابطه سلطنت طلبان با رژیم اسلامی چه میشود؟

باید به اینکه سلطنت طلبان و مشروطه خواهان در خارج کشور نمایندگان بورژوازی ایران هستند و موضع آنها شاخص موضع سرمایه داران ایران در قبال رژیم اسلامی است پایان داد. شاید در سالهای اولیه انقلاب که بسیاری از سرمایه داران به همراه نمایندگان سیاسی خود از ایران فرار کرده بودند، میشد مواضع سلطنت طلبان و بختیار را بعنوان مواضع یک بخش اساسی بورژوازی ایران بحساب آورد، البته آنهم تا حدی. ولی طی بیست سال طبقه سرمایه دار ایران در خود ایران بازسازی شده است. ایدئولوگها و نظریه پردازان این طبقه در تمامی عرصه ها در ایران هستند. طبقه سرمایه دار ایران هیچگاه مثل امروز متفکر و ایدئولوگ نداشته است و روشنفکرانش هیچگاه مثل امروز مورد توجه و اقبال عمومی نبوده اند و آثارشان خواننده نداشته است. نمایندگان سیاسی این طبقه اساسا در ایران هستند و احزاب و سازمانهای خود را دارند و یا در حال ساختن آن و در نوبت اجازه فعالیت گرفتن از وزارت کشور هستند. اینها هستند که می روند تا با جنبش اصلاحات سیاسی دولت خود را بسازند و آرزوی صد ساله بورژوازی ایران را که در مشروطه شکست خورد متحقق کنند.

بنابراین آن بخش از طبقه سرمایه دار ایران و نمایندگان سیاسی آنها که با انقلاب ۵۷ از ایران فرار کردند دیگر این طبقه را نمایندگی نمی کنند. بازگشت سلطنت به ایران حتی اگر مواضع نیروهای رادیکال را در نظر نگیریم، به اعتبار ماهیت انتقاداتی که جنبش اصلاحات سیاسی به ساختار رژیم اسلامی دارد، یک خواب و خیال است. سلطنت طلبان در بهترین حالت می توانند در مرکزشان که آمریکاست یک لابی باشند و نه بیشتر و سیاستهای خویش را با طبقه خود در ایران تنظیم کنند.

تا آنجا هم که به رابطه سلطنت طلبان و اسلام بر می گردد، سلطنت طلبان هیچ مخالفتی با اسلام ندارند و نداشته اند. تمام مسئله بورژوازی سلطنت طلب ایران با اسلام، وزن و جایگاه اسلام و آخوندها در رابطه با قدرت حکومتی بوده است و نه خود اسلام. یکی از اهداف جنبش اصلاحات سیاسی در قبال رابطه دین و حکومت چیزی است که آنرا "جدا کردن نهاد دولت از نهاد دین" می نامند و آنرا با دفاع از "حکومت دینی" و مبارزه علیه "دین حکومتی" بیان می کنند. این همراه مسئله قرائت های مختلف از دین، مزاحمت دین را در مقابل حرکت بورژوازی ایران بمرور کاهش می دهد اما آنرا برای استفاده علیه سوسیالیسم و جنبش کارگری سالم نگاه می دارد.

بعلاوه باید به این نکته نیز توجه کرد که مواضع سلطنت طلبان منهای طرح صریح رژیم سلطنت، در ایران ممنوع نیست. سلطنت طلبان می

دمکراتیک می‌دانستند. قرار بود جنبش دهقانی با خواست زمین یکی از پایه های اصلی جنبش دمکراتیک و متحد طبقه کارگر باشد. در ایران مسئله ارضی از طریق یک انقلاب حل نشد بلکه از بالا و توسط رژیم شاه حل شد. اصلاحات ارضی همان کاری را کرد که در تمام جهان برای حاکمیت سرمایه داری کرده است، یعنی آزاد کردن دهقانان از زمین بشکل وسیع برای روی آوری به شهر و کار در کارخانه ها. در هر یک از کشورهای جهان این تحول به یک صورت خاص انجام شده است، مثلا بشیوه انقلابی و از پائین، از بالا توسط دولتها، بشکل گسترده یا بشکل ناقص و محدود، و البته بدون اینکه هیچ یک از این اشکال مانع از عملکرد پایه ای آن یعنی آزاد کردن دهقانان از زمین شده باشد.

به اصلاحات ارضی شاه از زوایای متفاوتی انتقاد شد. از موضعی کاملا ارتجاعی توسط خمینی و جنبشی که در خرداد ۴۲ توسط شاه وحشیانه سرکوب شد. بخشی از ملاکین علیه آن ایستادند، در استان فارس مخالفان دست به مقاومت مسلحانه زدند که توسط ارتش شاه سرکوب شد. جبهه ملی مجددا فعال شد و میتینگ گذاشت و شعار "اصلاحات آری، دیکتاتوری نه" را مطرح کرد.

از جانب چپ اقدام شاه بعنوان یکی از بزرگترین ملاک های ایران غیر قابل باور تلقی شد. به زعم آنها تنها دولتهای انقلابی پس از بقدرت رسیدن می‌توانستند دست به این کار بزنند و این کار از طرف رژیم وابسته به امپریالیسم شاه که خود یک ملاک بزرگ بود غیر ممکن تلقی میشد. باید حیلہ ای در کار می‌بود. به محدود بودن تقسیم زمینها و اینکه بعضی از اراضی از شمول آن خارج بود انتقاد شد. نزد بعضی اصلاحات ارضی قرار بود به مکانیزه شدن کشاورزی و رشد اقتصاد روستا منجر شود و باعث بهبود اوضاع دهقانان گردد. در واقع چپها اساسا توهومات خود را بجای هدف اصلی اصلاحات ارضی نشاندهند و نسبت به بر آورده شدن آن شک کردند. بویژه گشایش سیاسی موقتی که بوجود آمد، فعال شدن مجدد جبهه ملی، رسیدن ارستجانی به وزارت کشاورزی بسیاری را دچار این اشتباه کرد که جنبشی که با کودتا سرکوب شد دارد دوباره شروع میشود و اوج می‌گیرد. مخالفت با اصلاحات ارضی و تلاطماتی که بدنبال داشت ظاهرا به نظر می‌آمد که موجب تضعیف رژیم شاه می‌شود در صورتیکه میرفت تا رژیم شاه را تقویت کند و آخرین مانع سرمایه داری شدن ایران را کنار بزند.

در قبال جنبش اصلاحات سیاسی فعلی هم ما با همین گونه انتقادات مواجه هستیم. آن تحولی که ایران دارد از سر می‌گذراند ساخته شدن "دولت خود طبقه" صاحبان سرمایه است. این تحول قرار است یک دمکراسی درون طبقاتی برای صاحبان سرمایه بوجود آورد، همه اقشار سرمایه را از نظر سیاسی و حقوقی برابر کند، مکانیسمی ایجاد کند تا دسترسی همه اقشار سرمایه را به قدرت دولتی تضمین کند، و راه و روش و قوانین جابجا شدن قدرت در میان جناحهای مختلف سرمایه را تعیین کند و به تمامی امتیازاتی که بخشها، محافل و جناحهایی از صاحبان سرمایه بدلیل نزدیکی و یا رابطه با مراکز قدرت دارند پایان دهد.

همانطور که کنده شدن وسیع دهقانان از زمین و روانه شدنشان برای کار در شهرها به اشکال گوناگون انجام شده است، تغییر "دولت برای طبقه" به "دولت خود طبقه" هم به طرق مختلف انجام گرفته و می‌گیرد. آنچه که شما "سردرگمی و گیجی غربی" می‌نامید در وهله اول ناشی از عدم فهم جایگاه و اهداف جنبش اصلاحات سیاسی است. عدم درک تغییر دوره ای است که آغاز شده و در پرتو آن نقش و جایگاه وقایع و حرکت‌های سیاسی، جناحها، اختلافاتشان و علل آن تغییر کرده اند حتی وقتی توسط همان عوامل انسانی دوره قبل بیان میشوند. جنبش اصلاحات سیاسی، قانون مندیهای مبارزه سیاسی و طبقاتی در ایران را وارد دوره جدیدی کرده است.

بطور مثال مشخصات مبارزه سیاسی و طبقاتی در این دوران

و تضمین ماندگاری آن در گرو مبارزه طبقه کارگر برای خواستهای طبقاتی خود و سازمان یافتن و مبارزه برای سوسیالیسم است. بنابراین نه تنها طبقه کارگر نباید برای تقویت جنبش اصلاحات سیاسی و یا جنبش دانشجویی به میدان بیاید بلکه به روشنی باید بداند که چنانچه جنبش کارگری برای مطالبات طبقاتی و سوسیالیستی خود پا بگیرد و وارد صحنه شود، جنبش اصلاحات سیاسی، دوم خردادها و جنبش دانشجویی هوادار آن تلاش برای تغییر رژیم اسلامی را کنار می‌گذارند تا ابتدا جنبش کارگری را سرکوب کنند. طبقه کارگر در این مورد کوچکترین شکی نباید داشته باشد.

تا آنجا که به جبهه چپ برمیگردد، گیجی و سردرگمی غربی قابل مشاهده است. چپ ضد رژیمی خود را خلع سلاح شده می‌بیند، آنها یا یکسره به دفاع از جنبش اصلاحات برخاسته اند و یا به نفی تفاوت های موقعیت سیاسی فعلی با دوره های پیشین نشسته اند. در تقابل با چنین وضعیتی آنچه که در سرلوحه وظایف سوسیالیسم کارگری قرار میگیرد کدامست؟

ایران در حال از سر گذراندن یکی از چند تحول مهم خود در صد ساله گذشته است. تحولاتی شبیه انقلاب مشروطه، بقدرت رسیدن رضا شاه، جنبش ملی شدن صنعت نفت و اصلاحات ارضی که از هر نظر تاثیرات دیرپایی بر سیر حرکت اقتصاد، سیاست، فرهنگ، مناسبات و مبارزات طبقاتی بر جای گذاشتند. فهم، درک و شناخت این تحول شرط اولیه داشتن هر نوع سیاست درست طبقاتی در ایران امروز است.

در صد ساله اخیر، هر کدام از این تحولات جریان اصلی موجود چپ زمان خود را در صحنه سیاسی ایران از نظر اجتماعی و سیاسی منزوی و حاشیه ای کرد و موضوعیت اجتماعی آنها را از بین برد و حتی در اینکه نتوانند زیر فشار سرکوب دوام بیاورند موثر بود و بعضا از نظر سازمانی نیز نابود شدند، زیرا متوجه دوره جدید و مسائل ناشی از آن نشدند و لذا نتوانستند نقش تاریخی خود را بدرستی ایفا کنند؛ حزب کمونیست اولیه ایران از تحلیل اشتباهش راجع به رضا شاه، حزب توده از جنبش ملی کردن صنعت نفت، کل چپ از اصلاحات ارضی و سرمایه داری شدن ایران، چپ خلقی ضد امپریالیست از انقلاب ۵۷.

پس از هر کدام از این مقاطع، سیاستها همان معانی و جایگاه سابق را نداشته اند اگر چه از نظر ظاهر و شکل و حتی عامل انسانی یکسان بوده اند. بعنوان مثال رضا شاه و سیاستهایش قبل از انقلاب اکتبر می‌توانست همان جایگاه و نقشی را داشته باشد که حزب کمونیست ایران ابتدا مطرح کرد. در صورتیکه این حزب باید رضا شاه و سیاستهایش را در چارچوب جهان پس از انقلاب اکتبر و بعنوان حلقه ای از محاصره شوروی مد نظر قرار میداد، کاری که بعدا کوشید انجام دهد و سیاستهای خود را اصلاح کند.

مثال دیگر اصلاحات ارضی است. تقریبا و کما بیش مشابه همان موضعی که چپها نسبت به اصلاحات ارضی شاه داشتند در قبال جنبش اصلاحات سیاسی فعلی دارند. همانقدر که اصلاحات ارضی از نظر اقتصادی در سرمایه داری شدن ایران و عروج طبقه سرمایه دار ایران از نظر اقتصادی نقش داشت، جنبش اصلاحات سیاسی در تکمیل آن و از نظر سیاسی برای ایجاد "دولت خود طبقه" صاحب سرمایه نقش دارد. بعبارت دیگر جنبش اصلاحات سیاسی می‌رود تا تحولات ناشی از اصلاحات ارضی شاه را که حلقه ای از عروج بورژوازی ایران بعنوان یک طبقه از نظر اقتصادی مسلط بود را با ایجاد دولت مورد دلخواه این طبقه تکمیل کند.

برای سالها کمونیستها با استناد به مواضع بلشویکها در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه جنبش دهقانی را متحد طبقه کارگر برای استقرار یک جمهوری

جدید چیست و نسبت به گذشته چه تغییری کرده است؟

مطالبات برود و نه خود آن مطالبات، همانطور که الان در مورد بیمه بیکاری چنین است. دیگر سوسیالیستهای جنبش کارگری در مبارزه با خانه کارگر و شوراهای اسلامی تنها نیستند. بر خلاف سابق، ما امروز در مبارزه با خانه کارگر و شوراهای اسلامی باید مرز خود را با سیاستها و اقدامات جنبش اصلاحات سیاسی روشن کنیم. دیگر صرف خواستن حق تشکل کارگری مستقل از دولت و حق اعتصاب مرز سوسیالیستها و بورژواها را در جنبش کارگری ترسیم نمی‌کند در صورتیکه در یک صد سال گذشته چنین بود. جنبش اصلاحات سیاسی خانه کارگر را بعنوان جریانی که از طرف رژیم اسلامی متولی امور کارگران، کنترل کننده و جریان مسلط بر شوراهای اسلامی است نمی‌پذیرد. کما اینکه حتی دوم خردادها هم در انتخابات مجلس ششم از محبوب حمایت نکردند و وی مجدداً به مجلس راه نیافت.

آیا منظور آن این است که جنبش اصلاحات سیاسی می‌کوشد خانه کارگر و شوراهای اسلامی را منحل کند؟

اینکه اهداف جنبش اصلاحات سیاسی در قبال تشکلهای کارگری و شوراهای اسلامی و خانه کارگر در چه اشکالی و طی چه پروسه‌ای متحقق می‌شود دقیقاً قابل پیش بینی نیست و تابعی از پیشروی کل جنبش اصلاحات سیاسی است. با این حال میشود نکاتی را گفت. جنبش اصلاحات سیاسی نمی‌کوشد تا قانون شوراهای اسلامی را منحل کند، برای انحلال شوراهای اسلامی از پائین نیز احتیاج به بسیج کارگران در کارخانجات دارد که جنبش اصلاحات مطلقاً چنین کاری نخواهد کرد. روش جنبش اصلاحات در قبال خانه کارگر و شوراهای اسلامی همانند دیگر عرصه هاست. آنها تلاش می‌کنند خانه کارگر و شوراهای اسلامی را اصلاح کنند. ممکن است قانون شوراهای اسلامی را در مجلس اصلاح کنند یا درباره تفسیر مورد دلخواه خود از مجلس استفسار بخواهند. و یا اگر اصولاً معتقد باشند که نباید با آنها بطور مستقیم سر شاخ شد، یک سری ملاحظات قانونی را علیه آن مطرح کنند و از هر طرف فشار آورند تا بتوانند یک نوع تشکل مورد نظر خودشان را بسازند؛ مرحله بعد رقابت آغاز شود تا تشکلهای کارگری مورد نظر جنبش اصلاحات سیاسی بتوانند مطلوبیت و کارایی خود را به بورژوازی ایران بقبولانند. شوراهای اسلامی و خانه کارگر در رقابت با تشکلهایی که جنبش اصلاحات سیاسی بدنبال آن است یعنی شدیداً بوروکراتیک، غیر دولتی، کمتر اسلامی اما به همان اندازه شوراهای اسلامی یا بیشتر ضد کمونیست هیچ شانس ندارند.

با تشکیل شوراهای اسلامی بحث فعالیت در درون آنها در میان نیروهای چپ باب شد. سالها طول کشید تا مبارزه قاطع رادیکال سوسیالیستهای جنبش کارگری علیه گرایش که خواهان فعالیت در شوراهای اسلامی بود به پیروزی برسد. با ایجاد تشکلهای مورد نظر جنبش اصلاحات سیاسی مسئله فعالیت در درون آنها توسط گرایشهای دیگر درون جنبش کارگری باب میشود، البته بسیار قوی تر، گسترده تر و حتماً ظاهر اصلاح تر. مسائلی از این قبیل در جنبش کارگری بزودی بسراغ ما می‌آید. آندسته از فعالین سوسیالیست جنبش کارگری که مختصات دوره جدید را نمی‌شناسند و درک نمی‌کنند اولین طعمه‌هایی خواهند بود که توسط جنبش اصلاحات سیاسی در جنبش کارگری بلعیده می‌شوند.

در صحبت‌هایتان اشاره داشتید به اینکه اگر جریاناتی این دوره جدید را تشخیص ندهند موضوعیت اجتماعی خود را از دست میدهند. عوارض نداشتن موضوعیت اجتماعی چیست؟ این مسئله خودش را در چه چیزی نشان می‌دهد؟

با سقوط اردوگاه شوروی و پایان جنگ سرد جهان وارد دوره جدیدی شد که در تمامی زمینه‌ها با دوره قبل متفاوت بود حتی اگر شکل ظاهر

طی صد سال بخشی از بورژوازی ایران همواره در اپوزیسیون رژیمهایی بوده که به خشن‌ترین شکل ممکن از منافع همین طبقه دفاع میکرده است، یعنی "دولت برای طبقه". یعنی رژیمی که در عین دفاع از منافع پایه‌ای سرمایه داران علیه بخشهایی از همین طبقه صاحب سرمایه هم استبداد اعمال می‌کرده است. بنابراین هرگاه طبقه کارگر با دولت و رژیم وقت سرمایه داری ایران سرشاخ میشده باید مرز خود را با بخشی از بورژوازی در اپوزیسیون که آنها نیز با رژیم حاکم مشکلاتی داشتند روشن میکرده است. جنبش اصلاحات سیاسی دارد با ایجاد "دولت خود طبقه" به اپوزیسیون رژیم بودن هر بخشی از بورژوازی خاتمه می‌دهد. سوسیالیسم کارگری ایران قبل از هر چیز باید متوجه عمق این تحولی که دشمن طبقاتی از سر می‌گذراند باشد و تاثیرات آنرا در مبارزه اش علیه طبقه سرمایه دار ایران بشناسد. همه چیز را باید در پرتو این تحول در رابطه طبقه بورژوا و دولتش دید. از جمله اینکه در قرن جدید بر خلاف تمام قرن بیستم طبقه کارگر در مبارزه اش علیه رژیم حاکم بر ایران دیگر هیچ جناحی از بورژوازی را در اپوزیسیون نخواهد دید. تاثیر این امر در مبارزه طبقاتی کارگران این است که بطور عینی پایه‌های محکم یک جنبش طبقه علیه طبقه را بوجود می‌آورد و برای اولین بار در تاریخ ایران عوامل عینی، اجتماعی و اقتصادی مبارزات ضد رژیمی را از بین می‌برد و "دو قطبی رژیم و توده‌ها" را بنحوی بنیادی بی معنا میکند. به این اعتبار سازمانها و احزابی که بر این الکلنگ "رژیم و توده‌ها" برای سرنگونی متکی هستند نیز فاقد موضوعیت اجتماعی می‌شوند. همانطور که حضور طبقه کارگر و سهم و نقش آن در انقلاب ۵۷ دو قطبی "خلق و امپریالیسم" را فاقد موضوعیت اجتماعی کرد.

بهرحال، خارج شدن بخشی از بورژوازی از صف اپوزیسیون رژیم در عین اینکه مبارزه طبقاتی و به این معنا سوسیالیستی را علی‌العموم شفاف میکند اما مرزبندی با بورژوازی در عرصه‌های دیگر را که جنبش کارگری قبلاً نیاز چندانی به آن نداشت، ضروری میسازد. جنبش اصلاحات سیاسی تناسب قوای سابق در بین گرایشات درون جنبش کارگری را تغییر داده است، گرایشاتی را تقویت کرده و عرصه را برای گرایشاتی دیگر تنگ نموده است. بطور مثال، پس از سالها دوباره سرو کله کسانی که با استناد به مارکس کارگران را به انواع و اقسام سرمایه داری فراخوان می‌دهند و بعضاً خواهان حمایت کارگران از بورژوازی صنعتی و علیه بورژوازی تجاری هستند پیدا شده است. در اوضاع جدید گرایش رادیکال سوسیالیست جنبش کارگری باید بتواند هم درک صحیحی از این تناسب قوا داشته باشد و هم مرزهای تمایز خود با دیگر گرایشات را تشخیص دهد تا بتواند برای اتحاد کل طبقه کارگر تلاش و کوشش کند.

مثال دیگر، نزدیک به یک قرن کارگران برای حق تشکل مستقل و غیر دولتی و حق اعتصاب مبارزه کرده‌اند. در تمام این سالها این گرایش چپ و سوسیالیست جنبش کارگری بود که مطرح کننده و پیشتاز مبارزه برای این خواستها بود و همه جناحهای بورژوازی در صف مقابل آن. با جنبش اصلاحات سیاسی، بورژوازی ایران نیز می‌رود تا نوعی از تشکلهای کارگری بوروکراتیک، غیر دولتی، اما به شدت ضد کمونیستی را و همچنین نوعی از آزادی اعتصاب را در سیستم خود یعنی جامعه مدنی حل و هضم کند. درست در همان راستایی که حبیب لاجوردی در کتاب "اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران" بعنوان یکی از درسهای سقوط شاه به طبقه بورژوازی ایران توصیه کرده است. بنابراین دیگر رادیکال سوسیالیستهای جنبش کارگری در مبارزه علیه شوراهای اسلامی و خانه کارگر و برای کسب حق اعتصاب تنها نیستند. بخشی از جنبش اصلاحات نیز علیه خانه کارگر و شوراهای اسلامی است و خواهان حق اعتصاب برای کارگران است و سوسیالیستهای جنبش کارگری در مبارزه برای حق تشکل مستقل از دولت و حق اعتصاب باید مرز خود را با جنبش اصلاحات سیاسی روشن کنند و شاید بحث بر سر محتوای این

خود را حفظ کرده بود.

تاکنون دنبال می‌کرده اند یکبار دیگر ربط خود را به منفعت مورد نظر خود در شرایط جدید ایران بیان کنند. پای موضوعیت اجتماعی اینجا به میان می‌آید. تناقض سیاسی و تغییر روزانه تحلیلها، بی ربطی به مسائل و موضوعات ایران و از جمله حرکت در جهت عکس ارزشهای مثبتی که در جامعه ایران دارد بوجود می‌آید، از مهمترین مشخصات نداشتن موضوعیت اجتماعی است.

آینده سوسیالیسم کارگری ایران را چگونه می‌بینید؟

سوسیالیسم کارگری ایران یک پدیده داخل کشوری است و اساسا در داخل کشور سازمان خواهد یافت. قدرت سوسیالیسم کارگری ایران برای دست بالا پیدا کردن نسبت به دیگر گرایش‌ها درون جنبش کارگری و به این اعتبار بسیج و متحد کردن کل طبقه حول سیاستهای سوسیالیستی و رادیکال در گرو قد علم کردن همه جانبه علیه جنبش اصلاحات سیاسی در عرصه های ایدئولوژیکی، سیاسی و اقتصادی است. اینجا لازم است که به یک مسئله در ارتباط با مبارزه ایدئولوژیک و نظری با ایدئولوگها و نظریه پردازان جنبش اصلاحات تاکید کنم. چپ ایران در مبارزه علیه رژیم شاه به مبارزه نظری علیه ایدئولوگها و نظریه پردازان آن رژیم احتیاجی نداشت. ایدئولوگهای بورژوازی ایران در زمان شاه هم دستگاهی بودند و هم توجه کسی را جلب نمی‌کردند. اما امروز با جنبش اصلاحات سیاسی بورژوازی ایران ایدئولوگها و نظریه پردازانی از خود بیرون داده است که مورد توجه عمومی هستند و قدرت اقتناع و بسیج دارند. بخشی از این نظریه پردازان از کادرها و دست اندرکاران ارشد رژیم اسلامی بوده و هستند و اصولا به همین اعتبار تاکنون توانسته اند با این سطح از فعالیت خود را حفظ کنند و دوام بیاورند. افشای شریک جرم بودن آنها در کشتارها و جنایات رژیم نباید مانع گردد تا پاسخ نظریاتشان داده شود. سوسیالیسم کارگری ایران بدون نقد عمیق و مارکسیستی نظریه پردازان جنبش اصلاحات سیاسی ایران که ترجمه بعضا اسلامی نظریات ایدئولوگهای مطرح بورژوازی جهانی است قادر نخواهد بود عرصه را بر مدافعین آن در کل جامعه و بویژه در جنبش کارگری تنگ کند و ملزومات تفوق مجدد نظری سوسیالیسم کارگری را در بین فعالین جنبش کارگری فراهم آورد و کل طبقه را حول سیاستهای خود متحد و بسیج کند. پاسخ به مسائل نظری و ایدئولوژیکی را که جنبش بورژوازی اصلاحات سیاسی مطرح می‌کند دشوار نیست. مارکسیسم در نقد لیبرالیسم که آرا و نظرات جنبش اصلاحات سیاسی با اما و اگر فقط آغشته به آنست شکل گرفته است.

سوسیالیسم کارگری ایران در یک قرن اخیر هر وضعی داشته است اکنون تنها با سازماندهی مجدد خود برای ایستادگی در همه عرصه ها در برابر بورژوازی عروج کرده با جنبش اصلاحات سیاسی قادر می‌شود به حیات سیاسی خود بنحو موثری ادامه دهد.

قد علم کردن سوسیالیسم کارگری ایران در گرو درک صحیح و واقع گرایانه موقعیتی است که هم خود و هم بورژوازی ایران، هر دو، در آن قرار دارند و تعیین یک برنامه جامع مبارزاتی در همه عرصه ها برای سازماندهی یک جنبش "طبقه علیه طبقه" است.

پایان

با پایان جنگ سرد تمام احزاب و سازمانها باید یکبار دیگر خود را باز تعریف می‌کردند. می‌بایستی یکبار دیگر رابطه همه جانبه خویش را با منفعت طبقاتی و اجتماعی مورد نظر خود واری می‌کردند با بازگو کردن آن در چهارچوب جهان پس از جنگ سرد یکبار دیگر موضوعیت اجتماعی خود را بیان می‌کردند. تا آنجا که به نیروهای چپ و سوسیالیست باز میگشت حتی برای ادامه یک فعالیت عادی هم گریزی از این امر نداشتند. منتها تمام رهبری و بدنه اصلی سازمانهای چپ و کمونیست بدلیل اختناق حاکم بر ایران در خارج کشور بودند و نه تنها این بلکه رابطه بسیار ضعیفی با ایران و تحولات آن داشتند. به همین دلیل این نیروها چه آنها که قاطعانه در مقابل هجوم ضد کمونیستی امپریالیستها در عرصه نظری ایستادگی کردند و چه آنها که مطابق مد روز تغییراتی در بنیادهای نوع سوسیالیسم خود دادند، عملا خود را با مختصات جهان پس از جنگ سرد در اروپا و آمریکا وفق دادند، همانند احزاب همین کشورها که موضوع کارشان طبقه کارگر این جوامع است.

سقوط شوروی در ایران تقریبا همزمان است با پایان جنگ ایران و عراق، مرگ خمینی و انتخاب رفسنجانی به ریاست جمهوری، آغاز برنامه های سیاسی و اقتصادی وی برای پایان دادن به اقتصاد دوران جنگ، قطع فعالیت سیاسی توسط آخوندهای طرفدار اقتصاد دولتی خط امام به رهبری کروی و غیره. این همزمانی برای نیروهای چپ و کمونیست که پیوندهای ارتباطی ضعیفی با ایران داشتند و از تحولات فکری و سیاسی آن بکلی بدور بودند باعث شد که همین ها را عوارض پایان جنگ سرد در ایران تلقی کنند. در صورتیکه هشت سال بعد با انتخاب خاتمی که همه را غافلگیر کرد معلوم شد عوارض سقوط شوروی و پایان جنگ سرد جنبش اصلاحات سیاسی است که خاتمی را به ریاست جمهوری رساند. به همین دلیل جنبش اصلاحات سیاسی باعث تغییراتی در اوضاع ایران و احزاب و جریانات سیاسی شد که در دیگر کشورها هنگام سقوط دیوار برلین روی داده بود. برای چپها و کمونیستهای ایران دو بار دیوار برلین فرو ریخت. یکبار در خارج کشور و یکبار دیگر هنگامی که نتایج آن در ایران به منصفه ظهور رسید. آنها که در خارج کشور قاطعانه در مقابل عوارض پایان جنگ سرد در عرصه نظری ایستادند در مقابل بازتابش در ایران که جنبش اصلاحات بود زانو زدند و نتوانستند مقاومت کنند. مدرنیست و آتیه ایست شدند، یادشان افتاد خمینی که کارگر را در محیط کار و زیستش سازمان نداده بود و فراموش کردند که چه "فیس و افاده ای" داشتند از اینکه از همان ابتدا کارگر در مرکز مارکسیسم شان بوده است. چنان رجعتی به طبقه و خلق و خوی محیطی که در آن بار آمده بودند کردند که حتی از نظر اخلاقی نیز دیگر قابل شناسایی نیستند. کسر منزلت و شان خود می‌دانند که ایدئولوگها، نظریه پردازها و قهرمانان طبقه ای که از آن برخاسته اند مسلمانانی امثال حجاریان و باقی و گنجی است. به خود نهیب می‌زنند که اینها طبقه آنها را نمایندگی نمی‌کنند، که تا اسلام هست سرمایه به ایران نمی‌رود. خودشان بهتر از هر کس می‌دانند که طبقه ای که از آن برخاسته اند تاریخا با هر جک و جانوری ساخته است.

خلاصه، با جنبش اصلاحات سیاسی، جریانات سیاسی ایران باید خود را مجددا باز تعریف کنند. و مستقل از سابقه، سیاستها و منافع ای